



حدیث عشق در دیوان فیض کاشانی

دکتر خدابخش اسدالمهی*

چکیده:

عرفای بزرگی چون غزالی، سنایی، عطار و مولوی، عشق را موهبتی بزرگ از سوی معشوق ازل، در حق عاشقان می‌دانند و با وجود مجاهدت و ملازمت شریعت، بر کشش و جذب، به عنوان بهترین و نزدیک‌ترین راه وصول به معشوق پا می‌فشارند. «فیض کاشانی» نیز با وجود علم به مشکلات و موانع بی‌شمار از جمله فراق، درد و رنج، ملامت زهاد ریایی، غیرت معشوق و نظایر آنها، و نیز با اعتقاد به سیر و سلوک عملی و انجام عبادات واجب و حتی، رعایت مستحبات و پرهیز از مکروهات، عشق را تنها دلیل و مرشد کامل خود، برای رسیدن به پیشگاه ربوبی دانسته است؛ عشقی که با عبادت و راز و نیاز نیم‌شب به اوج و نهایت شدت برسد و عاشق را از اوصاف بشری و هر گونه آرایش‌های مادی پاک کند و به وی اوصاف توصیف‌ناپذیر و الای ربوبی بخشد و او را از مرحله تبطل به مقام بلند فنا، که در

*. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه محقق اردبیلی.

حدیث عشق
در دیوان
فیض کاشانی

حقیقت موجب بقای اوست، برساند. طبیعی است که مجموعه این معتقدات فیض، یعنی مجاهدت و عبادت توأم با عشق و سوز، با طریقه بسیاری از گروه‌های عصر او که شیوه نادرست زاهدان ریایی بود، مغایرت و تضاد داشته باشد.

کلیدواژه‌ها:

عشق، معشوق، عرفان، عبادت، مجاهده، دیوان فیض.

مقدمه

نزد صوفیان، موهبت محبت، سرچشمه تمامی احوال عالی و حقیقت آن است. از این رو، احوال مختلف مانند خوف، رجا، قبض، بسط، شوق، انس، رضا و تسلیم همه از لوازم آن‌اند. به نظر برخی از عرفای بزرگ، محبت از آن جهت که بهترین وسیله تهذیب و تربیت صوفی است، از اهمیت فراوانی برخوردار است و عده‌ای از آنان بر اساس عشق، به سیر و سلوک می‌پردازند.

عشق، هدف غایی عالم آفرینش محسوب می‌شود، زیرا روح آدمی به دنبال بازگشت به وطن اصلی خویش است. از این رو، در طلب حق تعالی به راه عشق می‌رود. عشق صوفی که با انقطاع از ماسوی شروع می‌شود، با اتحاد و اتصال به معشوق منتهی می‌گردد و وی را از مقامات تبطل تا فنا می‌برد. (ارزش میراث صوفیه، ص ۱۰۹) به گفته عاشقان، عشق تعریف شدنی نیست. به اقرار ابن عربی، «عشق را به ما انسان‌ها نسبت می‌دهند؛ اما نمی‌دانیم چیست و چگونه با ما ارتباط می‌یابد.» (تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ص ۳۰۴) ما و تمام موجودات عالم هستی به عشق زنده‌ایم:

طفیل هستی عشقند آدمی و پری ارادتی بنما تا سعادت بیبری

(دیوان حافظ، ص ۶۱۴)

همچنین ابن عربی می‌گوید: «هرچه در مورد آن گفته شود، جز مجاز بیش نیست. آن‌که عشق را نچشیده باشد، هرگز آن را نخواهد شناخت. هرکس مدعی سیرابی از آن باشد، آن را نشناخته است؛ زیرا تشنه عشق هرگز سیراب

نمی‌شود. (تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ص ۳۰۴)

به نظر فیض، عشق که صوفیان آن را از آیه قرآنی «يَحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (مائده/ ۵۴) فهمیده‌اند، خود را در نخستین لحظه آفرینش آشکار کرده است. نقطه شروع این عشق روز میثاق گرفتن ازلی با خطاب الهی «الست برّکم» بود:

من نه امروز شدم عاشق و پیمان‌پرست از دم صبح ازل تا به قیامت مستم
(دیوان فیض، ص ۴۸۷)

از دم صبح ازل با عشق یار و همدمیم هر دو با هم زاده‌ایم از دهر با هم توأمیم
(همان، ص ۴۳۰)

روزی که الست تو بیاراست جهان را هشیاری اصحاب بلا را که خبر کرد
(همان، ص ۲۱۳)

تقریر عشق

فیض، برای اثبات حقیقت و عظمت عشق در برابر انکار منکران، از جمله زاهدان ریایی روزگار خویش، به شیوه عرفای بزرگ به آیات الهی در قرآن، از جمله آیه حبّ و نیز سوره مبارکه یوسف (ع) استناد می‌کند و در نهایت، راه عشق را تنها راه وصول به حقیقت می‌داند:

به مدح عاشق و معشوق و عشق در قرآن

يَحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ کند تصریح
(همان، ص ۱۷۱)

رو سوره یوسف خوان تا بشنوی از قرآن

حق است حدیث عشق افسانه چرا باشد
(همان، ص ۲۰۳)

گفتم رهی به کویت بنمای اهل دل را گفتا که راه عشق است راهی دگر ندارد
(همان، ص ۳۳۴)

در ابیات فوق، فیض حق بودن عشق، شروع آن از سوی معشوق ازلی و سپس جریان مانع‌ناپذیر آن را بین عاشق و معشوق (انسان و خدا) تقریر نموده و در نهایت،

راه عشق را تنها راه وصول به حقیقت می‌داند.
گفتنی است که مولانا نیز، برای بیان عشق الهی و عظمت آن قصه یوسف و
زلیخا را پیش می‌کشد. (مثنوی معنوی، ۶/ ۵۰۳ - ۵۰۹) عطار هم، حکایات فراوانی
در این زمینه سروده است. (دیوان عطار، ص ۲۸۸)

پیر عشق

همان‌طور که گذشت، فیض با اعتقادی راسخ، تنها راه وصول به معشوق ازلی
را راه عشق دانسته و عشق را، راه، راهنما، استاد کارخانه عاشق، آینه جمال‌نمای خدا
و مرشد معرفی کرده است:

عشق ره و رهنماست ای فیض	جز عشق رهی کجاست ای فیض
در عشق بین جمال مقصود	عشق آینه خداست ای فیض
عشق استاد کارخانه ماست	کوشش از ما ز عشق ارشاد است
هیچ کاری نمی‌کنم با خود	همه او می‌کند که استاد است

(دیوان فیض، ص ۳۸۳)
(همان، ص ۱۴۷)

بنده را ارشاد کن شاید رسد در دولتی

هر که را مرشد تو باشی ز آسمان برتر شود
(همان، ص ۱۷۸)

این پیر عشق، دارای ویژگی‌ها و خاصیتی مسیحایی است و جان و دل عاشق را
زندگی و حیات می‌بخشد و مس وجود آدمی را به زر تبدیل می‌کند:

جان و دل ما به عشق باقی است	عشق آب حیات ماست ای فیض
-----------------------------	-------------------------

(همان، ص ۳۸۳)

دانشی را لطف کن کز وی محبت سر زند

شاید از اکسیر عشقت این مس من زر شود
(همان، ص ۱۷۸)

اما این موهبت خدادادی که در حکم گنج ارزشمندی برای عاشق محسوب می‌شود، به آسانی به دست نمی‌آید، بلکه برای رسیدن به سلطان عشق، عزم، اخلاص و معرفت ضرورت دارد؛ زیرا عاشق هر اندازه حسن و زیبایی معشوق را درک نماید و میزان خلوصش بالاتر باشد، در شدت عشق و علاقه خود عزم و اراده بیشتری خواهد داشت:

عزم و اخلاصی بده تا معرفت گیرد کمال
معرفت کامل چو شد اخلاص کامل‌تر شود
چون شود اخلاص کامل‌تر رسد سلطان عشق
آنچه بود افسار در سر بعد از این افسر شود
سهل و آسان کی دهد دست این‌چنین گنجی مگر
پای تا سر زاری و افغان و چشم تر شود
(همان، ص ۱۷۸)

عشق و عبادت

فیض به هیچ حال، نظیر دیگر عرفای کامل، از عبادت حق تعالی، خدمت خلق و دوستی با دوستان وی، غافل نیست و در تمام عبادت‌ها، حرکات و سکناات خود در پی تقرب به درگاه الهی است. وی تنها به خدا عشق می‌ورزد و غیر او برای وی پوچ است. اگر وی، پیامبران، اولیا، علما و مؤمنان را دوست دارد، به سبب این است که آنان یا پیام‌آوران محبوب‌اند و یا از منتسبین بارگاه الهی به شمار می‌روند:

عشق بود روح دین چشم و چراغ یقین
هر که در او عشق نیست کفر در او مضمحل است
(همان، ص ۱۵۷)

حدیث عشق
در دیوان
فیض کاشانی

خدا را بندگی کن در همه حال
چو فیض از هر دو کون آزاد می‌باش
(همان، ص ۳۷۴)

خدا را اگر دوست داریم باید
کجا در حقیقت خدادوست باشیم



نباشیم تا با خدادوستان دوست کجا در حقیقت خدادوست باشیم
(همان، ص ۴۵۷)

عرفا از دیدگاه غیر عارفان، به بی‌اعتنایی نسبت به عبادت و کاهلی در نماز
متهم‌اند؛ اما این نسبت صحت ندارد. بلکه عرفا در ملازمت عبادات، حتی رعایت
مستحبات و مکروهات پا می‌فشارند. (آب طربناک، ص ۱۲۴) آنچه موجبات این
نسبت‌های ناروا را فراهم آورده عبارت است از:

۱. اعمال برخی از عارف‌نمایان؛

۲. اعتقاد عرفا به اینکه سالک در مقام فنا که خودی خود را از دست داده، مکلف

نیست؛

۳. توجه بعضی عرفا به عبادت خالی از عشق (زهد ریایی).

جریان نامرئی عشق

از دیدگاه فیض، تمام موجودات عالم هستی به واسطه عشق زنده و در حرکت‌اند؛
خلقت به سبب عشق آغاز گردید. نبی اکرم (ص) واقعه معراج را به نیروی عشق به
انجام رسانید؛ استواری و پابرجا ماندن کوه و صحرا به مدد همان نیروست؛ خرد به
واسطه پیوستگی عشق به دریایی مواج بدل می‌گردد؛ همچنین افزونی و یا کاهش ماه،
روشنی آفتاب، فروزش روز، تاریکی شب، ظهور عرفا و پیدایش حلّاج‌ها و سایر
جنبش‌ها به وسیله نیروی تکامل بخش عشق سریان پیدا می‌کند:

به عشق زنده بود هر چه هست در عالم

جهان نبی است در او جان عشق در کار است

(دیوان فیض، ص ۱۴۲)

نبی از عشق جست انجام معراج
خرد از عشق دارد بحر مواج
ز عشق افروخت رخ خورشید و هاج
سیه از دود عشق است این شب داج

خدا از عشق کرد آغاز عالم
سکون از عشق دارد کوه و صحرا
گاهی کم گه زیاد از عشق شد مه
ز نور عشق دارد روشنی روز

فصلنامه
کاشان‌شناخت
شماره چهارم و پنجم
پاییز و زمستان ۸۷



ز نور عشق شد معروف عارف ز شور عشق شد منصور حلاج...
(همان، ص ۱۶۹)

پس همین عشق و کشش به کمال و اصل خویش، محرک مؤثر حرکت همه پدیده‌ها از جمله انسان است و در صورتی که این نیروی نامرئی لحظه‌ای از همه پدیده‌ها گسسته گردد، رشته عالم هستی از هم گسسته می‌گردد و قوام و دوام آن رخت برمی‌بندد. (مولوی نامه، ۴۰۷/۱ و آشنایی با علوم اسلامی، ۱۵۱/۲) برای مثال، غایت جماد، نبات و غایت نبات، حیوانی و غایت حیوانی، انسانی است. (مثنوی معنوی، ۲۲۲/۳)

عشق مجازی

فیض همچون بسیاری از عرفای معتقد به مذهب تجلی، نسبت به عشق مجازی به دیده پل و گذرگاه عشق حقیقی می‌نگرد و بر این باور است که تمام حسن‌ها و جمال‌هایی که در عالم طبیعت با نثار زیبایی حکمت‌آمیز خود، نظر و توجه صاحب‌نظران را به خود جلب می‌کنند. در حقیقت، جلوه‌هایی از حسن و جمال مطلق معشوق ازلی هستند. بنابراین، حقیقین و عارف خدا وقتی ماه‌طلعتی را مشاهده نمایند، از خود بی‌خود می‌شود و از ذوالجمال به ذوالجلال متوجه می‌گردد و از این طریق، به چاشنی عشق حقیقی پی می‌برد و شیوه عشق‌بازی راستین را تعلیم می‌بیند:

حقیقین ز خویش رفت چو مه‌طلعتی بدید
از ذوالجمال رو به سوی ذوالجلال کرد
عارف ز روی خوب ببیند خدای را
با چشم غیرتش چو نظر در جبال کرد
که در سما و ارض و گهی خلقت جمیل

در هر نظر ملاحظه آن جمال کرد
(دیوان فیض، ص ۱۸۷)

از عشق مجاز گویمت چیست غرض زان چاشنی عشق حقیقی است غرض

از جلوۀ حسن دوست در روی نکو تعلیم طریق عشق‌بازی است غرض
(همان، ص ۷۲۰)

عشق مجازی، سرانجام به عشق حقیقی منجر می‌شود و عشق عارف
جمال‌پرست به انسان، به عشق وی به خدا بدل می‌گردد، چنان‌که عشق زلیخا به
یوسف (ع) جای خود را به عشق به خدا داد. (کلیات شمس، ۲۲/۱)
راه تبدیل عشق مجازی به حقیقی آن است که تمام معانی مذموم آدمی، جای
خود را به صفات الهی بدهد و از صفات خود و خلق غایب گردد و هر چه گوید،
از حق گوید و این تغییرات شدت گیرد. (خلاصه شرح تعرف، ص ۴۲۰)

غیرت عشق

غیرت از لوازم اصلی عشق به شمار می‌آید. در عشق مجازی، غیرت، بیشتر به
عاشق مربوط است، اما در عشق عرفانی، غیرت از سوی معشوق در مورد عاشق
صورت می‌گیرد. (مکتب حافظ، ص ۳۷۰) جلوه‌های گوناگون غیرت معشوق، پیوسته بر
جان عاشق آتش می‌زند. عاشق در این آتش می‌سوزد و می‌سازد (آب طربناک،
ص ۲۳۷)؛ اما عاشق واقعی بر این امر واقف است که آتش می‌سوزاند و نابود می‌کند،
جز آتش غیرت که تنها خار و خاشاک مغایرت را می‌سوزاند و صفات بشری و معانی
مذموم را به صفات الهی تبدیل می‌کند. (رساله لوائج، ص ۱۰-۱۱) فیض در این زمینه،
هم به غیرت معشوق به عاشق و هم به غیرت عاشق نسبت به معشوق اشاره می‌کند.
موارد زیر به غیرت عاشق نسبت به معشوق دلالت دارد که از عاشق می‌خواهد به جز
معشوق و لقای وی، چیزی نخواهد و اسرار عشق را فاش نسازد:

چیزی ز ما نخواه غیر از لقای ما از دوست غیر دوست تمنا چه می‌کنی
(دیوان فیض، ص ۷۰۸)

می‌کند در پرده مستی ترسم ار شوری کنم

غیرتش منصور دیگر بر سر دار آورد

(همان، ص ۲۷۸)

همچنین، وی به غیرت عاشق به معشوق توجه نموده است و مراد او از این نوع غیرت یکی آن است که عاشق، هیچ‌گونه رقیبی را در میدان عشق‌بازی نمی‌پذیرد و دیگری اینکه، وی هیچ‌گونه ادعایی را در مورد رقابت با معشوق و مشارکت در وی تحمّل نمی‌کند، نظیر ابیات زیر:

گشتم ز غیر دوست مست شستم ز غیر دوست دست

تا رو نماید هرچه هست هذا جنون العاشقین
(همان، ص ۵۳۹)

چو می‌نگذارم غیرت که نامش بر زبان آرم

چه سان در جستجوی او میان انجمن گردم
(همان، ص ۴۹۱)

دل از جهان بگسسته‌ام در زلف جانان بسته‌ام

از خویشتن هم رسته‌ام با غیر یارم نیست کار
(همان، ص ۳۴۵)

فیض، گاهی با عاشقانِ معشوقش نیز آرام می‌گیرد و آن‌ها را از محرمان خود و نیز معشوق می‌شمارد:

در دیده‌ عشاق عیانی تو چو خورشید رویت گر از اغیار نهران شد شده باشد
(همان، ص ۲۶۹)

دلم با غیر تو کی گیرد آرام مگر مستی که شیدای تو باشد
(همان، ص ۲۵۲)

غیرت عشق و کتمان راز آن

غیرت عشق زبان همه‌ خاصان را می‌برد و سر کسانی که اسرار عشق را فاش می‌سازند، بر سرِ دار می‌کند، اما این راز از آنجا که بنا بر آشکار شدن است، سر به مهر نمی‌ماند؛ زیرا راز عرفان، راز معشوق ازلی و افشای راز و رسوایی عاشقان، به ظهور آن جمال و جلال مدد می‌رساند. (آب طربناک، ص ۱۴۵) عرفا نیز خود واقف‌اند که معشوق، خود، بنا را بر فاش نمودن اسرار نهاده و در این بین عاشقان را

به ناحق بدنام می‌سازد. از این رو، فیض نیز از رسوایی عاشقان و عیان شدن رازِ پستِ پردهٔ آنان باکی ندارد، چه بنا بر رسوایی عاشق است:

گر خون دل از دیده روان شد، شده باشد
 رازی که نهان بود عیان شد شده باشد
 گر پرده برافتاد ز عشاق برافتد
 و حسن تو مشهور جهان شد شده باشد
 از بام چو افتاد مرا طشت به رندی
 رسوایی از اندازه برون شد شده باشد
 (همان، ص ۲۶۸ و ۲۶۹)

عقل و عشق

موضوع نقد عقل و عجز آن از درک عشق و نیز ارتباط عشق با دل و اینکه عاشق باید از سر دو جهان برخیزد و تمام بندهای تعلق خود را با جهان قطع کند و از خود فانی گردد تا به وصال معشوق برسد، در جای جای دیوان فیض دیده می‌شود، نظیر ابیات زیر:

عشق چون در دل کند جا پادشاه دل شود
 چون غلامان عقل را در پیش خود برپا کند
 هرچه خواهد می‌کند در کشور دل شاه عشق
 عقل را کو زهره‌ای تا حجتی القا کند
 (همان، ص ۳۳۹)

بود چو عزت در عشق رو به عشق آرم
 عزیز دهر توان شد چرا حقیر شوم
 ز قید عقل رهم دل به عشق حق بندم
 چرا به عقل و تکالیف عقل اسیر شوم
 (همان، ص ۴۶۶)

خنک آن روز که از عقل نجاتم دادند
 سوی آرامگه عشق براتم دادند...
 (همان، ص ۱۸۴)

عقلی را که اهل معرفت آن را نکوهش می‌کنند، عقل دنیا دوستان است نه عقل

اهل آخرت؛ چه عقل اخروی آن است که احوال معاش و معاد هر دو بدان بیوندد. اهل دنیا آن اندازه از عقل دارا هستند که کار دنیای خود را به آن سامان می‌بخشند و به امور آخرت نمی‌پردازند، ولی اهل آخرت به واسطه کمال عقلی که دارند، امور اخروی را مهم‌تر می‌دانند.

از همین رو، فیض زاهدان ریایی را که به سبب طلب خوش‌نامی و سلامت دوستی، نمی‌توانند به فنای کامل و عشق حقیقی دست یابند و در واقع، از عشق کامل روی برگردانده‌اند، مدام نکوهش و تحقیر می‌کند:

آن‌که باشد مست زهد او عیب مستان چون کند

خود بت خود گشته منع بت پرستان چون کند...

طاعت حق بهر کام خود کنی گویی مرا

روز و شب گرد بتان گشتن مسلمان چون کند

(همان، ص ۳۲۷)

زاهدا تا کی کنی انکار عشق پند من بشنو مکن انکار هی

تا به کی از هر هوا سازی بتی محو شو در واحد قهار هی

(همان، ص ۷۰۶)

عارف خدای دید در اصنام و حال کرد

زاهد ز حق بیست دو چشم و جدال کرد

با زاهدان خام نجوشند عارفان

آن کاین خیال پخت خیال محال کرد

(همان، ص ۱۸۶)

عشق، رنج و اندوه

از منظر فیض، هرکسی عشق‌نگاری در سر داشته باشد، غم عشق از سیمای او می‌تراود و این غم، همان مطلوب و مایه کمال عاشق است و در واقع، غم عشق برای عاشق، ذوقی دیگر دارد و او با این غم بیش از هر شادی دیگری شاد است (آب

طربناک، ص ۲۰۱)؛ زیرا دلی که در آن معشوق جای داشته باشد، جایگاه غم و درد نیست، بلکه دلی غمگین و ناشاد است که از عشق حقیقی بویی نبرده باشد:

کسی را که عشق نگاری است در سر ز سیمای او غم تراویده باشد
(دیوان فیض، ص ۲۱۴)

غم عشقش کمال توست ای فیض بی‌کمالت نمی‌توانم زیست
(همان، ص ۱۵۰)

غمخانه دلی باشد کان بی‌خبر است از تو

چون جان تو باشد دل غمخانه چرا باشد

(همان، ص ۲۰۲)

وصال و فراق

وصل، رسیدن به مقام وحدت حقیقی است به طوری که من و مای اعتباری ترک شود. (فرهنگ نوربخش، ذیل وصل) فراق یعنی جدایی از کسی، در اصطلاح صوفیه مراد از آن، این است که اگر عاشق یک لحظه از معشوق خود جدا گردد، آن فراق صد ساله باشد. همچنین مقصود از فراق، غیبت از مقام وحدت است، یعنی خارج شدن سالک از وطن اصلی که عالم بطون است به سوی عالم ظهور که همان ظهور اوست و بازگشتن از عالم ظهور به عالم بطون وصال وی می‌باشد و این وصال تنها با مرگ صوری حاصل می‌شود. (کشاف اصطلاحات الفنون، ۱۱۳۰/۳)

به نظر فیض، هر چند که معشوق بی‌وفاست و حکم فراق، صادر کرده است، عاشق موظف است با نوشیدن زهر فراق و نیز تبدیل صفات خود به صفات الهی، به وصال جانان برسد. در این صورت، یعنی با پذیرش حکم فراق از سوی عاشقان راستین و امیدواری و تلاش برای رسیدن به وصال معشوق، در واقع هیچ‌گونه فراقی از دوست متصور نیست؛ زیرا آنان از دم رحمانی، از جانب یمن، نفخه وصال یافته‌اند:

گر بی‌وفاست معشوق کان وفاست عاشق

عاشق وفا کند تا از خویشتن برآید

(دیوان فیض، ص ۲۷۴)

زهر فراق نوشم بهر وصال کوشم

حکمش به جان نیوشم تا کام من برآید
(همان، ص ۲۷۳)

عاشق چو هست صادق یک لحظه نیست بی وصل

معشوق بر خیالش راه نظر نبندد
(همان، ص ۲۲۱)

کجا فراق و کجا آن که از دم رحمان
ز جانب یمنش نفخه وصال وزید
(همان، ص ۱۸۲)

عشق و ملامت

ملامت از لوازم حتمی عشق است. از آنجا که عاشق همه هم و غم خود را متوجه معشوق می کند و نسبت به مسائل دیگر بی اعتنا می شود، از سوی مردم عادی که گرفتار روزمرگی هستند، مورد سرزنش قرار می گیرند:
هر که رسوا گردد از عشق بت صاحب جمال

از ملامت سرنیچد عیب کس عارش نباشد
(همان، ص ۲۶۷)

عشق، علت غایی آفرینش آدم

فیض، با اشاره به آیه «و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون» (ذاریات/۵۶)، علت غایی پیدایش آدمی را همانا ستایش و پرستش معبود می داند، به طوری که در خلال آن عبادت عاشقانه، تمام وجود خود را در ذات الهی مستغرق می بیند و هیچ لذتی برای وی به اندازه لذت عبادت گوارا نیست، به شرطی که توأم با معرفت و آگاهی باشد:
وجود خلق برای پرستش حق است

کسی که حق نپرستد وجود اوست عبث

عبادت نکند سود معرفت چون نیست

چو جامه را نبود تار و پود اوست عبث
(فیض، ۱۳۷۱، ص ۱۶۲)

حدیث عشق
در دیوان
فیض کاشانی



۲۰۷

ملاً صدرا نیز در ضمن تفسیر آیه فوق(ذاریات/۵۶)، هدف نهایی آفرینش را عبادت حق تعالی، دانسته و بر این اعتقاد است که این عبادت به خود آدمی بازمی‌گردد نه به آفریننده. به نظر وی، مراد از عبادت، دستیابی به سعادت و مقصود از آن نیز، مشاهده خداوند به وسیله فناى سالک از ذات خود و بقا به ذات پروردگار است که این امر مهم جز به واسطه بندگی، مجاهده و سرکوب هوای نفس میسر نمی‌شود.(مفاتیح الغیب، ص ۲۹۰ و ۵۴۲)

نتیجه

از دیدگاه فیض، از آنجا که کار تبدیل صفات بشری به صفات الهی به اکسیر عشق و محبت، دقیق‌تر، سریع‌تر و پرجاذبه‌تر صورت می‌گیرد، تنها راه رسیدن به مقام فنا و بقا در ذات معشوق، راه عشق و عنایت ازلی است و با وجود این راه مستقیم و دقیق، تکیه بر سیر و سلوک و عبادت خشک، ریایی و بی‌روح زاهدان ارج و بهایی ندارد، بلکه سیر و سلوک و عبادت واقعی آن است که همراه با عشق و سوزِ محبوب ازل باشد.

منابع

- قرآن کریم.
- آب طربناک؛ سید یحیی یشربی، چاپ اول، فکر روز، تهران ۱۳۷۴.
- آشنایی با علوم اسلامی (کلام، عرفان و حکمت عملی)؛ مرتضی مطهری، چاپ بیستم، صدرا، قم ۱۳۷۷.
- ارزش میراث صوفیه؛ عبدالحسین زرین کوب، چاپ پنجم، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۲.
- تاریخ فلسفه در جهان اسلامی؛ حنا فاخوری و خلیل جر، ترجمه عبدالمحمد آیتی، چاپ هفتم، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۳.
- خلاصه شرح تعرف؛ ناشناس، تصحیح احمد علی رجایی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۹.
- دیوان حافظ؛ شمس‌الدین محمد حافظ، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ بیست و نهم، صفی عیشاه، تهران ۱۳۸۰.
- دیوان عطار؛ فریدالدین عطار نیشابوری، چاپ اول، نگاه، تهران ۱۳۷۳.
- دیوان کامل فیض کاشانی همراه با رساله گلزار قدس؛ محسن فیض کاشانی، چاپ سوم، چکامه، تهران ۱۳۷۱.
- رساله لوائح؛ عین القضاة همدانی، تصحیح و تحشیه رحیم فرمنش، چاپ چهارم، منوچهری، تهران ۱۳۷۹.
- فرهنگ نوربخش؛ جواد نوربخش، چاپ دوم، نشر مؤلف، تهران ۱۳۷۲.
- کشف اصطلاحات الفنون؛ محمد علی تهانوی، دار صادر، بی‌نا، بی‌جا، بی‌تا.
- کلیات شمس؛ جلال‌الدین مولوی، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، امیرکبیر، تهران ۱۳۳۶.
- مثنوی معنوی؛ _____، تصحیح رینولد. ا. نیکلسون، مولی، تهران، بی‌تا.
- مفاتیح الغیب؛ صدرالدین شیرازی، تصحیح محمد خواجوی، چاپ اول، مؤسسه تاریخ العربی، بیروت ۱۳۶۳.
- مکتب حافظ یا مقدمه بر حافظ‌شناسی؛ منوچهر مرتضوی، چاپ سوم، ستوده، تبریز ۱۳۷۰.
- مولوی نامه؛ جلال‌الدین همایی، هما، چاپ هفتم، تهران ۱۳۶۹.